

بحثی در اجتهاد و تقلید

(مصونیت اجتهاد یا مصونیت وحی)

♦ چکیده :

حوزه فرهنگ اسلامی همیشه در خود جریانهای بزرگ فکری را پرورش می‌داد. تاریخ فرهنگ اسلامی بخوبی شاهد این مدعاست از جمله بخش اجتهاد کتاب عده الاصول شیخ طوسی است. در حدود هزار سال پیش این کتاب تألیف شده است. خواننده قرن بیستم در شگفت خواهد شد که چگونه مسائلی که در حوزه فرهنگ دینی امروز نو و جدید می‌نماید در میان مسلمانان آنقدر قدیمی است و از طرفی نأسف خواهد خورد که چطور خورشید رخشنده تمدن اسلامی به محاق رفت؟!

باری مسائلی که امروز در حوزه فرهنگ و معارف دینی مطرح است از قبیل، تعداد قرائتهای دینی و از میان قرائتهای مختلف دینی کدام درست است و کدام نادرست؟، میان مسلمانان در گذشته دور مطرح بود مانند بحث مربوط به نخطنه و تصویب که ناظر به همین ماجراست و همینطور بحث پلورالیسم دینی که کثرت‌های قرائت دینی همه برخوردار از حقدار از حقدار که چیزی شبیه به نظریه تصویب است.

از طرفی دیگر مسأله وحی و اینکه آیا پیامبر(ص) در تمام اقوال و افعال خود بعنوان رسول و مبلغ الهی عمل می‌کرد یا به عبارتی دیگر آیا تمام اقوال و افعال پیامبر جنبه وحیانی دارد یا خیر؟ برخی از افعال و اقوال پیامبر ممکن است ناشی از تشخیص بشری و عقل انسانی پیامبر باشد؟ هر چند تشخیص پیامبر بسیار بلند و والا و هوشمند باشد، به مباحثی که امروز در اطراف انتظار از دین مطرح است از قبیل اینکه دین برای چه چیز آمده است آیا دین برای آبادانی دنیا آمده است یا خیر فقط برای سعادت اخروی آمده است؟ و یا دین در حل سیاست و اقتصاد هم نظر و تئوری دارد یا نه؟ به هم شباهت دارند. اگر به سنت پیامبر مراجعه کنیم می‌بینیم که پیامبر در این حوزه‌ها اقدام و عمل داشته است. آیا می‌توانیم بگوییم که او اجتهاد کرده است نه آنکه همه اقدامات و اعمال او وحی باشد و ما تعبد به آن داشته باشیم؟!

این بحث را شیخ طوسی تحت عنوان اینکه آیا پیامبر اجتهاد می‌کرد یا نه در این کتاب عده الاصول مطرح کرده است و نظریات مختلفی را از موافقین و مخالفین آورده است هر چند خود، مخالف اجتهاد پیامبر است و قائل به وحیانی بودن همه اقوال و افعال پیامبر است.

حسن مبینی (م، ۱۳۴۳)، عضو هیأت علمی پیام نور مرکز ساری

فصل اول

سخنی درباره اجتهاد

بدان هر چیزی که تغییر یافتن آن از آن صورتی که هست به صورتی دیگر جایز نمی‌باشد مثلاً اینکه حکم چیزی از وجوب به حرمت تغییر یابد و از حسن به قبح منقلب گردد، اختلافی بین دانشمندان نیست که با اجتهاد، اینگونه امور، اختلاف نمی‌پذیرد و حق یکی است و هر که در آن اختلاف کند، گمراه و فاسق است بلکه می‌توان گفت که کافر است مانند اینکه جهان، قدیم است یا حادث؟ و هر گاه حادث باشد آیا برای آن صانعی است یا نه؟ و همینطور بحث در اطراف صفات خالق و توحید او و عدالت او و نبوت و امامت و جز اینها و همینطور است ظلم و کارهای لغو و دروغ که در هر شرایطی زشت و و فبیحند و شکر گزاری از منعم و بازپس دادن امانت و انصاف که در هر شرایطی خوبند و بالاخره آنچه که از این قبیل است و از این جهت است که گفتند این پدیده‌ها بخودی خود تغییر نمی‌کنند و از آن صفتی که هستند خارج نمی‌شوند، چنانکه جهان هر گاه ثابت شده باشد که حادث است پس کسیکه اعتقاد پیدا کند که آن قدیم است، جاهل است و جهل هم زشت است. و نیز اگر ثابت شود که برای جهان خالق است، پس اعتقاد کسیکه معتقد شود جهان را خالق نیست، جز جهل چیز دیگری نیست.

و همینطور است سخن در اطراف صفات و وحدانیت و عدالت خدا.

و نیز هر گاه ثابت شود که پیامبر (ص) راستگو است، پس اعتقاد کسی که معتقد باشد که او دروغگو است، چیزی جز جهل نیست و این چنین است بقیه مسائل. از گروه اندکی نقل شده است که آنان گفتند، هر مجتهدی در اینگونه مسائل هم مصیب است. (این گفته شاد از جاحظ و از عبدا... بن حسن عنبری معتزلی حکایت شده است و گفته شد که عنبری گفته‌اش را به عقلیات حتی اصول دین هم تعمیم داد بگونه‌ای که گفت: یهود، نصاری و مجوس هم به صواب رفته اند بنگرید به: التبصره - ۴۹۶، المستصفیج ۲ - ص ۳۵۲، المنخول - ۴۵۱، الاحکام للآمدی - ج ۴ - ۴۰۹ - للمع - ۱۲۲، میزان الاصول ج ۲ - ص ۱۰۵۳، شرح اللع - ج ۲ - ص ۱۰۴۲) و البته این گروه گفته‌هایشان باطل است.

اما آنچه که تغییر می‌یابد و از حسن به قبح تبدیل می‌گردد و از حرمت به اباحه، اختلافی بین دانشمندان نیست که جایز است که مصلحت در اینگونه امور اختلاف پذیرد مثلاً چیزی برای

زید نیکو باشد ولی برای عمرو قبیح باشد و یا چیزی برای زید در حالی بد باشد، همان چیز در حالتی دیگر عیناً خوب باشد و این بحسب اختلاف احوالشان و اجتهادشان اختلاف پذیرد. بدین جهت است که گفتند این پدیده ها تابع مصالح و احوال هستند و آنچه که اینک حکمش به گونه ای است ممتنع نیست که حالش تغییر یابد و سپس حکمش و به همین علت نسخش جایز است و مکلفین به حسب آنچه که مصلحتشان اقتضاء می کند، تکلیف مختلفی پیدا کنند.

البته این تجویز از آن عقل است، آیا شرع هم چنین حکمی دارد یا نه؟ دانشمندان در این

مورد اختلاف کردند (اختلاف نظر و رأی‌شان را بنگرید در: الدرر المعجم ۳-۷۹۲، المعتمد ج ۲-۳۷، التبصره ۴۹۶، المستصفح ج ۲-۳۵۹، المنقول-۴۵۱، الاحکام للآمدی ج ۴-۴۰۹، الاحکام لابن حزم ج ۸-۵۸۷، اللعج ص ۱۲۲، شرح اللعج ج ۲-۱۰۵-۱۰۴۳، میزان الاصول ج ۲، ص ۱۰۵۳-۱۰۵۰، ارشاد الفحول-۳۸۳، شرح المنهاج ج ۲-۸۳۷، روضه الناظر ۳۲۴، الرساله للشافعی ص ۵۰۳-۴۹۴، تقریب الاصول ص ۱۵۷-۱۵۶) باری اکثر متکلمین و فقهاء بر آنند که هر مجتهدی در اجتهاد و حکمش مصیب است و این مذهب ابوعلی ابوهاشم (البجائیان-ابوعلی جانی و ابوهاشم جانی که پدر و پسرند) و ابوالحسن (مراد ابوالحسن کرخی است) و اکثر متکلمین است و به همین قول هستند ابوحنیفه و اصحابش، بر اساس آنچه که ابوالحسن کرخی از آنان نقل کرده است، ولی عده‌ای دیگر از علماء از ابوحنیفه چیز دیگری نقل کردند. (همان منبع) اصمّ و بشر مریسی بر این باورند که حق یکی از اینهاست و آنچه‌ی است که آنان می‌گویند و جز آن، خطاست تا آنجا که اصمّ می‌گوید: حکم حاکم هم اگر جز آن باشد، نقض می‌شود و می‌گویند برآستی مخطی در این کار معذور نیست جز آنکه خطایش کوچک باشد چرا که خطا و لغزش در این راستا همانند لغزش در اصول دین است. (همان منبع) ظاهر گریبان گفتند جز قیاس از استدلال و در غیر آن، حق یکی است. (همان منبع) اما شافعی سخنش مختلف است: در نوشته‌هایش چه بسا در سخنش تکرار کرده است که مجتهد آنچه را که به آن تکلیف شده است بجای آورد و چه بسا می‌گوید: مجتهد خطا کرده است اگر به چیزی که از عهده او برداشته شده است، حکم و فتوی دهد. (همان منبع) بدین خاطر اصحاب او در نقل مذهب او اختلاف کردند. (همان منبع) از جمله آنان کسانی می‌گویند حق یکی از اینهاست که برای آن دلیل اقامه شده است اگر چه قطع و علم به وصول آن نباشد و جز آن خطاست البته زمانیکه دلیل بر صواب یکی از آن دو قول آشکار باشد و زمانیکه دلیل پوشیده بماند و آشکار نشود، مخطی، معذور است. از جمله آنان کسانی هستند که می‌گویند: هر مجتهدی در اجتهادش مصیب است و همینطور در حکم اگر چه یکی از آن دو گفته نزد خداوند خطاست (یعنی شبه به حق است). (همان

منیع) و آنچه که من به آن عقیده دارم همان عقیده همه بزرگان پیشین ما و متأخرین ما است و همان عقیده استاد ما مرتضی (ره) (سید مرتضی علم الهدی، از علمای بزرگ امامیه که استاد شیخ طوسی بود. مترجم) است و همان چیزی که بزرگ ما ابو عبدا... (ره) گفت که حق یکی است و برای آن دلیل است و هر که مخالفت کند، خطا کرده است و فاسق شده است. بدانکه اصل در این مسأله قول به قیاس و عمل به اخبار واحد است زیرا آنچه که از طریق تواتر و ظواهر قرآن ثابت شود اختلافی بین دانشمندان نیست که حق همان است آری ارباب مذاهب در مورد این دو اصل اختلاف کردند که ما قبلاً بطان قیاس (مصنف در همین کتاب عده الاصول در فصل جداگانه راجع به قیاس و خبر واحد واحد سخن گفت) که مخالف به روایت آن تکیه می کند را اثبات کردیم. پس هرگاه این مقدمات محرز شود، معلوم می گردد که حق با طائفة محقه امامیه است و اما آنچه که استاد کردند به اخبار مختلفه ای که از ناحیه خاصه (شیعه) روایت شده است این هدف ما را در اینجا نقض نمی کند چرا که ماقصدمان در اینجا این است روشن سازیم که درباره نفی خبر واحد، اخباری وجود دارد، و قبلاً گفتیم که اینها منافی با هم نیستند بهر حال این مختصر کافی است و ما دنباله کلام مخالف را رها می کنیم چرا که آنچه که درباره بطلان قیاس گفتیم، اکثر شبهاتشان در آنجا است و دیگر نیازی به اعاده نیست.

البته فرض معقولی است که ناسخ را بشناسد ولی منسوخ را نشناخته باشد زیرا منسوخ حکمی را در بر ندارد اگر چه در تلاوت آن مصلحتی است. (بنا به اعتقاد برخی از علمای اهل سنت و شیعه منسوخ، از نظر حکم منسوخ شده است ولی از نظر تلاوت بعنوان قرآن ثواب و پاداش قرآن را دارد و برخی دیگر معتقدند منسوخ جزء آیات قرآن نیست و ثواب تلاوت را ندارد. مترجم) این اگر چه شرط کافی در شناختن قرآن است ولی شرط لازم نیست زیرا متمکن بر شناختن ناسخ نیست مگر پس از شناختن منسوخ. (که با فی الجمله منسوخ را بشناسد یا بطور تفصیلی)

و همینطور باید عموم و خصوص، مطلق و مقید را بشناسد که بدانند علائمی نیست که حقیقت را به مجاز برگرداند زیرا گاه ممکن است حقیقت را مجاز حساب کند، در حالیکه عالم به آن نیست.

و همینطور باید عالم به سنت باشد و ناسخ و منسوخ آن را بشناسد و عام و خاص آن را و مطلق و مقید آن را و حقیقت و مجاز آن را، زیرا ممکن است به ظواهر سنت نتوان استدلال کرد در حالیکه او آن را مجاز حساب کند و این در حالی باشد که او عالم به این امور نباشد. و همینطور عالم به اجماع و احکام آن باید باشد و آنچه که احتجاج به آن صحیح است و آنچه که احتجاج به آن صحیح نیست.

فصل دوم

در بیان صفات مفتی و فتوا خواهنده و بیان احکام آنان

برای هیچکس جایز نیست که به چیزی از احکام فتوی دهد مگر آنگاه که بدان عالم باشد زیرا فتوی دهنده خیر از حال چیزی که مورد فتوی است می دهد. پس هرگاه عالم به آن نباشد در امان نیست که خبر دهد به چیزی که در آن مورد دلیلی نیست. و این جایز نمی باشد پس به ناچار باید عالم به آن باشد و عالم به آن نمی باشد مگر پس از طی مراحل:

۱) همه آنچه که علم به آن حادثه درست نمی باشد مگر پیش از فراگیری آن باید بداند. مانند علم به خدای متعال و صفات و وحدانیت و عدالت او ما بدین دلیل این را می گوئیم که هرگاه عالم به خدا نباشد ممکن نیست که او پیامبر را بشناسد زیرا در امان نمی باشد از اینکه کسیکه به دروغ ادعای پیامبری کند را بپذیرد و هرگاه او را بشناسد و صفاتش را نداند و آنچه که بر او جایز است و جایز نیست را نداند در امان نیست که شخص دروغگو را تصدیق کند به این ترتیب صحیح نمی باشد که بگوئیم او آنچه را که پیامبر آورده است بشناسد. پس به ناچار او باید به همه این امور عالم باشد و همینطور دانای به پیامبر آن شریعت باشد. زیرا هرگاه او را نشناسد صحیح نیست که آنچه را که او آورده است از شریعت بشناسد. ناچار باید بداند صفات پیامبر را و آنچه که بر او جایز است و جایز نیست زیرا هرگاه همه اینها را نشناسد در امان نیست که در آنچه می گوید راستگو نباشد. یا اینکه ادا نکند همه آنچه را که بر آن برانگیخته شده است یا آنکه بیانش به وجهی که بتوان او را شناخت، صحیح نباشد. پس به ناچار باید همه اینها را بشناسد، هرگاه همه اینها را شناخت آنگاه باید کتاب را بشناسد زیرا آن متضمن بسیاری از احکامی است که مورد خواسته اوست. و بناچار باید آنچه که علم به کتاب حاصل نمی شود مگر به آنها، را بشناسد. مانند آنکه

بشناسد پاره ای از جملات عربی را و همینطور اعراب و معانی را و ناسخ و منسوخ را زیرا هرگاه منسوخ را شناسد طبیعی است که ناسخ را نشناخته باشد در نتیجه به چیزی اعتقاد پیدا می کند برخلاف آنچه که بر او واجب است.

و همینطور باید آگاه به کردار پیامبر و وجوب و مستحب و مباح آن باشد تا آنکه درست باشد که بتوان به او عالم به چیزی که فتوی می دهد، گفت.

پس هر گاه در یکی از اینها خلل باشد هیچ در امان نیست که به اشتباه فتوی دهد و این زشت است.

مخالفین ما (اهل سنت) گفتند: مفتی باید عالم به قیاس و اجتهاد باشد و همینطور به اخبار واحد و علل شرایع و موارد قیاس و نشانه‌ها و اماراتی که موجب غلبه ظن و اثبات احکام می گردند. (بنگرید به: المعتمد ج ۲ ص ۳۵۹-۳۵۷، الاحکام للآمدی ج ۴ ص ۳۹۸-۳۹۷، ارشاد الفحول ص ۳۷۴-۳۷۱، اللع ص ۱۲۰، شرح اللع ج ۲ ص ۱۰۳۵-۱۰۳۳، الرساله للشافعی ص ۵۰۹، شرح المنهاج - ج ۲ ص ۸۳۲، روضه الناظر ص ۳۲۰-۳۱۹، المنخول ص ۴۶۴-۴۶۳) که ما قبلاً فساد این عقاید را روشن ساختیم. اما مستفتی بر دو قسم هستند:

۱- عده‌ای از آنها قادر به استدلال و دستیابی به علم به حادثه هستند مانند مفتی، پس در این صورت برای آنان جایز نیست که از مفتی تقلید بکنند زیرا قول مفتی نهایت امر، موجب پیدایش ظن است و هرگاه برای او راه حصول علم باشد، پس جایز نیست که به پیدایش ظن رو آورد در هیچ حالتی.

اما در صورتیکه قادر به استدلال نباشد و عاجز از بحث باشد، دانشمندان در این باره اختلاف کردند: از عده‌ای از علمای بغداد (الاحکام للآمدی ج ۴ ص ۴۵۱، المعتمد ج ۲ ص ۳۶۰ که این گروه را با این قول وصف کرد: گروهی از بزرگان بغدادی ما) نقل شده است که اینان گفتند برای چنین کسی تقلید کردن جایز نیست شایسته است که او به مفتی مراجعه کند تا راه علم به حادثه را پیدا کند و فروع و اصول در این مورد یکسان است و تقلید حرام است.

و بصریون (مراد گروه معتزله) و فقهاء (بنگرید به المعتمد ج ۲ ص ۴۶۱، الذریعه ج ۲ ص ۷۹۶، البصره ص ۴۱۴، الاحکام للآمدی ج ۴ ص ۴۵۰، ارشاد الفحول ص ۳۹۹) همگی بر این باورند که بر شخص عامی و بی سواد، یافتن استدلال و اجتهاد کردن جایز نیست و جایز است که قول مفتی را قبول کند.

اما در اصول دین و در عقلیات، حکم او حکم عالم است مبنی بر اینکه بر او واجب است شناختن این اصول و هیچ اختلافی میان مردم نیست که شخص عامی باید نماز و شماره‌های آن را بداند. هرگاه این درست باشد، حاصل نمی‌آید مگر بعد از شناختن خدا و عدالت او و شناختن نبوت. پس بر او واجب است که در این مورد، از کسی تقلید نکند و برخلاف کسانی عمل کند که می‌گویند شناختن نماز لازم است اما در توحید خداوند می‌تواند تقلید بکند.

و عقیده ما این است که شخص بی‌سواد که قادر به بحث و بررسی نیست می‌تواند از شخص عالم در فروعات تقلید بکند. دلیل بر این، آنکه من یافته‌ام که عموم مردم در زمان امیرالمؤمنین (ع) تا زمان ما به دانشمندان اسلامی ما مراجعه می‌کردند و از آنان طلب فتوی می‌کنند در احکام و عبادات و علماء هم به آنان فتوی می‌دادند. و عمل به آنچه من به آنان فتوی می‌دادند را جایز می‌شمردند. و ما نشنیده‌ایم از احدی که به فتوی خواهنده بگوید، بر تو طلب فتوی و عمل به آن جایز نیست بلکه شایسته است تو هم مانند من باید در ادله جستجو بکنی و یا عمل به آنچه که فتوی می‌دادند را انکار بکنند! بسیاری از این مردم هم‌عصر با ائمه (ع) بودند و حکایت نکردند از یکی از ائمه (ع) که آنان این کار را نهی کرده باشند بلکه آنان را تأیید می‌کردند، پس هر که این را انکار بکند، چیزی بدیهی را انکار کرده است.

پس اگر گفته شود: همانطور که آنان را یافته‌ایم که به علماء در احکام شرعی فرعی مراجعه می‌کردند همانطور در اصول دین هم به علماء رجوع می‌کردند و نشناخته‌ایم که یکی از ائمه (ع) آنان را از این عمل باز داشته باشند و یا سایر دانشمندان نیز و البته این حکایت از جواز تقلید در اصول دین می‌کند؛ جواب خواهیم داد که: هر چند کسی کارشان را تکذیب نکرده باشد باز کمکی به این استدلال نمی‌کند زیرا برای بطلان تقلید در اصول عقاید، دلائلی عقلی و شرعی از قرآن و سنت پیامبر و غیر آن وجود دارد، و این کافی است. و نیز مقلد در اصول دین در امان نیست که جاهل باشد زیرا راه اعتقاد، راهی جاهلانه است و شخص معتقد به صفت دیگری متصف نمی‌شود به عکس احکام فرعی که تابع مصالح است و ممتنع نیست که مصلحت او تبعیت و تقلید از عالم باشد و این در اصول دین جاری نمی‌شود.

اگر چه آنچه که به نزد من قوی است این است که تقلید کردن به کسی که در اصول دین برحق است جایز می‌باشد، اگر چه مقلد در تقلید کردن خود خطا می‌کند ولی مؤاخذه نمی‌شود و

معفو است زیرا آنچه که در گذشته گفته‌ایم، اینجا نیز جاری است چرا که من هیچیک از مسلمانان را نیافتم و نه از ائمه (ع)، که پیروی کننده از قولشان و اعتقادشان را تویخ کنند اگر چه این مستند عقلی و شرعی ندارد. و اعتراض نمی‌توان کرد که این جایز نیست زیرا منجر به اغراء به جهل می‌شود زیرا شخص جاهل در امان نیست از اینکه با فکر خود به سوی جهل و خطا در اصول عقاید کشیده شود (بنابراین تقلید او در اصول از عالم بهتر است از تحقیق جاهلانه او) زیرا چنین مقلدی ابتداء نمی‌تواند بداند که آیا این برایش جایز است یا خیر؟ پس او از همان آغاز از جستجو خواهد ترسید و ره به جایی نخواهد برد و همین‌طور نمی‌تواند بداند که آیا عقاب از او ساقط شده است؟ پس به اعتقاد خود ادامه می‌دهد (یعنی هر اعتقادی که پیش از تقلید داشته باشد آن را ادامه می‌دهد) زمانی برای او چنین ترسی معنی می‌دهد که او اصول را بشناسد در حالیکه ما فرض کردیم که او در تمام اینها مقلد است پس چگونه می‌داند که عقاب از او ساقط می‌شود؟ و این چنین است که اغراء به اعتقادی نمی‌شود که منجر به جهل می‌شود یا موجب ادامه آن اعتقاد جاهلانه می‌شود (وقتی تقلید را برای او جایز دانسته‌ایم موجبی برای تحقیق و ترس و عدم سقوط عقاب برای او پیش نمی‌آید تا حیثاً از اعتقاد جاهلانه‌اش بیرون بیاید، پس اغراء به جهل یا ادامه اغراء به جهل می‌شود) ولی برآستی از سیره علماء که برای آنان علم به اصول بود و تأمل در احوالشان چنین چیزی را نمی‌توان یافت و آنان کسی را از پیروی از خودشان باز نمی‌داشتند و این ممکن نیست مگر آنکه علم پیدا کرده باشند که عقابی متوجه آنها نیست و اظلالی در احوال مقلدشان نخواهد بود. و همین مقدار در این باب کافی است ان شاء الله تعالی

فصل سوم

در این باره که آیا پیامبر در پاره‌ای از احکام اجتهاد می‌کرد یا خیر؟

آیا این عقلاً برای او جایز بود یا نه و آیا کسیکه در حیات او از او دور بود اجتهاد برای او جایز بود یا نه؟ و چگونه است حال کسیکه در حضور او بود برای اجتهاد کردن؟ بدانکه این مسئله طبق اصول ما شیعه نادرست می‌باشد زیرا ما قبلاً روشن ساختیم که قایس و اجتهادات در ظنی شریعت ما استعمالش جایز نیست و هرگاه این ثابت شد پس برای پیامبر نیز جایز نیست و نه برای هیچ کس از پیروانش جایز نیست چه در حضور پیامبر و چه در غیابش و چه

در حیاتش و چه در مماتش و اما مطابق مذهب مخالفین ما (اهل سنت) اختلاف نظر وجود دارد. (و اینک به تفصیل اقوال و آرای متفاوتشان توجه کنید: الف) جواز که مذهب شافعی و بسیاری از اصحابش است و همینطور احمد بن حنبل قاضی ابویوسف و قاضی عبدالجبار و ابوالحسن بصری و شیرازی و آمدی و ابن حاجب و ابن السبکی ب) عدم جواز که این مذهب عده‌ای از شافعیه و ابوعلی جبایی و پسرش ابوهاشم و ابن حزم است. توقف که مذهب پاره‌ای از اصولیین مانند باقلانی و غزالی است که به شافعی نیز نسبت داده شده است. ج) تفصیل که در امور جنگی اجازه دادند نه در احکام شرعی دیگر و عده‌ای دیگر گفته‌اند در هر جائیکه نصی نباشد جایز است. بنگرید به: (الرساله: ۴۸۷، البصره ۵۲۱، المعتمد ۲، المنصفی ۲، ۳۵۵، الحکام للآمدی ۴-۳۹۸، ارشاد الفحول ۳۷۹-۳۷۸، اللمع ۱۲۶، اصول السرخی ۲-۹۱، میزان الاصول ۲-۶۷۸، شرح المتهاج ۲-۸۲۳، روضه الناظر ۳۲۲-۳۲۱، المتخول ۴۶۸) ابوعلی و ابوهاشم بر این عقیده اند که در شریعات (احکام شرعی) در چنین صورتی (در صورت اجتهاد) تعبد معنی پیدا نخواهد کرد و اجتهاد در آنجا صحیح نخواهد بود و حتی واجب است که در جنگها نیز به اجتهاد پیامبر متعبد باشند و حکایت شده است از ابویوسف که گفته است پیامبر (ص) در احکام اجتهاد می‌کرده است و شافعی در کتاب الرساله خود گفت که جایز می‌باشد که پیامبر در احکامش مجتهد باشد. (الرساله ص ۵۰۳-۴۸۷) و ابوعلی ادعای اجماع کرده است مبنی بر اینکه پیامبر در هیچ احکامی اجتهاد نکرده است. (المعتمد ج ۲ ص ۲۴۱) و استدلال کرده‌اند که اگر گفته شود که پیامبر در پاره‌ای از احکام اجتهاد کرده است واجب نیست که حکمش اصل قرار داده شود. و کسیکه آن را رد کرده است تکفیر نخواهد شد بلکه جایز است مخالف کردن از احکام و اقوال پیامبر (ص) چنانکه گفته‌های دیگر مجتهدین را می‌توان مخالفت کرد. پس وقتی که ثابت شد کفر کسیکه پاره‌ای از احکام پیامبر را رد کرده است شایسته است که همه احکام پیامبر اصول تلقی شود و دلالت می‌کند که همه از ناحیه وحی است. (المعتمد ج ۲ ص ۲۴۲) این دلیل درست نمی‌باشد زیرا ممتنع نیست که گفته شود که پیامبر در اجتهاد کرد و با اینهمه مخالفت با آن جایز نباشد از آن جهت که خدای متعال تبعیت از آن را واجب ساخت و تبعیت آن را با وحی یکسان قرارداد چنانکه کسانی که می‌گویند امت اسلامی جایز است که از طریق اجتهاد خود در حکمی اجماع کنند و مخالفت با آن جایز نمی‌باشد و هرگاه چنین چیزی ثابت شد ممکن نیست که آن استدلال به آن تعلق گیرد. و نیز ممکن است استدلال شود به این آیه و ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی (نجم آیه ۴۰۳-قرآن کریم) پس حکم همه آنچه که پیامبر می‌گوید وحی است و نمی‌تواند گفته پیامبر ناشی از اجتهادش باشد. اما

آنچه که ما بر آن استواریم این است که دلیلی وجود ندارد براینکه در مقابل قیاس و اجتهادات ظنی تعبد کرد نسبت به همه مکلفین و در همه احوال. (بنابر این همه اقوال پیامبر جنبه و حیاتی دارد) و اما کسانی که در حضور پیامبر بودند: ابوعلی بر این عقیده است که اجتهاد برای آنها جایز نیست و برای کسانی که دور بودند جایز می‌باشد. (المعتمد ج ۲ ص ۲۴۲) و از مردم کسانی هستند که می‌گویند برای کسانی که در حضور پیامبر بودند نیز اجتهاد جایز است و استدلال می‌کنند به این خبر که پیامبر به عمرو بن عاص و عیبه بن عامر (عقبه بن عامر جهنی از صحابه پیامبر (ص) و در شرح زندگیش بنگرید: الاصابه ج ۴ ص ۲۵۰ - تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۱۶ - تاریخ الصغیر ج ۱ ص ۱۵) فرمان داده است که در محضرش بین دو خصم قضاوت کنند و به آن دو گفت اگر به حق رسیدید برای شما ده حسنه است و اگر اشتباه کردید یک حسنه. (کنز العمال: ج ۶ ص ۹۹ و حدیث شماره ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱ ص ۳۷۵)

این خیر ضعیف از اخبار واحدی است که در اینگونه مسائل به آن نمی‌شود اعتماد کرد چرا که راه اعتماد در چنین مسائلی علم است نه گمان و تکیه گاه ما در این مسئله این است که هیچ دلیلی بر تعبد به قیاس و اجتهاد وجود ندارد در تمام احوال.

نقد و نظر

شیخ طوسی در بیان صفات مفتی گفته است که مفتی باید صفات پیامبر را بشناسد تا پیامبر دروغین را تصدیق نکند. لانه لما یا من ان یکون الذی ادعی النبوه کاذباً و متی عرفه و لم یعرف صفاته و ما یجوز و ما لایجوز، لم یأمن یکون قد صدق الکاذب. و همینطور گفته است: و لابد من این یعرف ایضاً؛ صفات النبوی و ما یجوز علیه و ما لایجوز علیه لانه متی لم یعرف جمیع ذالک لم یؤمن ان یکون غیر صادق فیما یؤدیه او یکون ما ادی جمیع ما بعث به او یکون اداء علی، وجه لایصح له معرفه.

اجتهادیک استعداد علمی است طبق این نظر شیخ کسی که به پیامبر اسلام ایمان ندارد، مجتهد نمی‌تواند باشد. چه اینکه پیامبر دروغین را تصدیق کرده است. بنابراین شناختن پیامبر در نظر او یعنی، ایمان آوردن به او؛ زیرا نتایجی که از شناختن صفات نبی می‌گیرد بخوبی بیان می‌کند که مرادش ایمان داشتن است منتهی با شناختن. زیرا می‌گوید: لم یأمن ان یکون قد صدق الکاذب

و همینطور می گوید: لانه متى لم يعرف جميع ذلك لم يومن ان يكون غير صادق فيما يوديه. در حالیکه اجتهاد یک استعداد علمی است و ایمان آوردن چندان دخالتی در تحصیل قوه اجتهاد ندارد بنابراین می توان فرض کرد یک مسیحی، یک بودائی با استعداد، اسلام شناس شود و مجتهد گردد.

لکن یک اصل پذیرفتنی است که تقلید دیگران از او مشکل است، زیرا از آنجا که به اسلام اعتقاد ندارد چندان تعهدی در بیان احکام نخواهد داشت و سخن او را از این حیث نمی توان جدی گرفت بنابراین در شرائط تقلید می توان پذیرفت که مجتهد باید مؤمن باشد ولی در نفس تحصیل قوه اجتهاد، چنین نیست.

نکته دیگر آنکه شیخ از طرفی در رد قول اجتهاد پیامبر می گوید: تعبد به قیاس و اجتهاد معنی ندارد تعبد در چیزی امکان پذیر است که یقینی و علمی باشد. بنابراین اگر بگوییم پیامبر اجتهاد می کرد و اقوال و افعالش منشاء وحیانی ندارد، اصولاً تعبد به اقوال و رفتار پیامبر معنی ندارد. اما شگفت آنکه شیخ تمام تلاشش این است که تقلید از قول و گفته مجتهدین را به سامان کند و عقل پذیر نماید جمع ایندو چگونه ممکن است؟ مگر آنکه بگوییم تقلید از علما و فقها به عبارتی دیگر تقلید از مجتهدین در اینجا به این دلیل مورد دفاع شیخ است که مستند قول آنها، پیامبر و سنت است و چون سنت را دارای منشاء وحیانی می داند بنابراین تقلید معنی دار می شود ولی اگر مستند قول آنها خود، ظنی و اجتهادی باشد پیداست تقلید از مجتهدین هم نمی تواند چندان قابل دفاع باشد. با توجه به این نکته می توان گفته شیخ را «که در صورت جایز بودن اجتهاد برای پیامبر نه وحیانی بودن قول و فعل پیامبر، تعبد به سنت معنی پیدا نمی کند» پذیرفت و برای آن معنی محصلی قائل شد.

اما در عین حال یکی از نزاعهای بزرگ کلامی همین مسأله است که آیا تمام اقوال و افعال پیامبر جنبه وحیانی دارد یا برخی از افعال و اقوال او به حسب مقتضیات عقلی و تشخیص بشری اوست؟! ●

♦ یادداشت:

با توجه به این ویژگیها و این مباحث ارزنده، نگارنده، بخش الکلام فی الاجتهاد کتاب عده الاصول شیخ طوسی (العه فی اصول الفقه - ابوجعفر محمدبن حسن طوسی (۲۸۵-۴۶۰هـ) - تحقیق محمد رضا انصاری قمی - الجزء الثانی - باب یازدهم - فصل الکلام فی الاجتهاد - ص ۷۲۲) را ترجمه کرده و در معرض قضاوت و دید دانش پژوهان فرارزاده است.